

دین پژوهی در هفت آسمان

۱

فصلنامه هفت آسمان در چه حوزه مطالعاتی ای وارد شده است و تا کجا باید پیش برود؟ این پرسشی است که پیش روی هفت آسمان قرار دارد. اگر بپذیریم که این فصلنامه یکی از مهم ترین فرآورده های مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب و نیز دانشگاه ادیان و مذاهب است، برای پاسخ به این پرسش باید رشته مطالعه دین را بازخوانی کرد؛ زیرا همچنان که هدف این مرکز و دانشگاه مطالعه دین است، فصلنامه هفت آسمان نیز باید آیین تمام نمای این رشته علمی باشد. از این رو به جای پاسخ مستقیم به این پرسش به سراغ بازخوانی رشته مطالعه دین می روم؛ زیرا این بازخوانی می تواند سنجه و معیاری در اختیار ما قرار دهد.

با اندکی واژه کاوی در نام مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب می توان دریافت که تلاش و فعالیت این مرکز و دانشگاه معطوف به رشته مطالعه دین است. به نظر، این نام برگردان اصطلاح study of religion است: کلمات مطالعات و تحقیقات معادل study است و کلمات ادیان و مذاهب نیز در مقابل religion قرار داده شده اند. study of religion اصطلاحی دانشگاهی و آکادمیک است که شاخه ها و رویکردهای مختلفی از جمله فلسفه دین، الاهیات، پدیدارشناسی دین، روان شناسی دین، جامعه شناسی دین، دین شناسی مقایسه ای و تاریخ ادیان را در خود جای داده است و پژوهشگران فارسی زبان برابر نهاده هایی چون دین پژوهی، دین شناسی یا مطالعه دین را برای آن پیشنهاد کرده اند. با توجه به این مطلب است که می توان گفت ربط و نسبت تنگاتنگی میان مطالعه دین و هفت آسمان وجود دارد.

بگذارید برای ایضاح رشته مطالعه دین، قلمرویی که هفت آسمان در آن وادی در تکاپو است، از تمثیل مسافر استفاده کنم. میان دین پژوه و مسافر شباهت‌ها و همانندی‌های بسیار جالبی وجود دارد که توجه به آنها در ترسیم ابعاد و اضلاع مطالعه دین می‌تواند سودمند افتد. دست‌کم از سه جهت می‌توان میان آن دو شباهت‌هایی نشان داد؛ شباهت‌هایی که امیدوارم در تصویرسازی رشته مطالعه دین کارگر افتد.

مسافری را تصور کنید که برای اولین بار دروازه‌های شهری به روی او گشوده می‌شود. این مسافر تازه وارد چگونه و از چه راهی به شناخت آن شهر دست می‌یابد؟ به گمانم، او دست‌کم سه مرحله را در آشنایی با شهر پشت سر می‌گذارد:

نخست. او در هر موقعیت و وضعیتی تنها با قسمتی از شهر روبرو می‌شود و در نتیجه، تنها با بخشی از شهر آشنا می‌گردد. از آنجا که او به یکباره با شهر روبرو نمی‌شود و در یک نگاه نمی‌تواند شهر را در مردمک چشم خود بنشاند، می‌توان ادعا کرد آشنایی او تدریجی و جزءنگرانه است. یک چنین شناختی معلول آن است که نسبت مسافر با شهر نسبت جزء با کل است.

شهر مکان ساده و بسیطی نیست که در یک نگاه، اول و آخر آن در چشم مسافر نشیند. شهر دارای ابعاد و اجزا است؛ لذا مسافر با هر قدمی که برمی‌دارد، شهر تنها یک قدم به پیش می‌آید و خود را به او عرضه می‌کند. مسافری که جای جای شهر را زیر پا گذاشته است کسی است که دامن دامن صورت گردآورده است. تنها شناخت دیداری چنین نیست بلکه گونه‌های دیگر شناخت مانند شناخت شنیداری نیز در یک فرایند تدریجی و جزءنگرانه به دست می‌آیند.

دوم. تا اینجا مسافر به تعداد اجزا و ابعاد شهر صورت دیداری دارد؛ صورت‌های پراکنده و بی‌ارتباطی که باید در کنار یکدیگر چیده شوند تا مسافر به یک صورت دیداری کلی برسد که برآمده از انبوهی از صورت‌های است که در شناخت تدریجی گرد آورده است. این مسافر تازه وارد باید راهی پیدا کند که بتواند همه سازه‌های دیداری شهر را در یک نگاه در قاب چشم خود جای دهد، چیزی که در آغاز راه ناشدنی می‌نماید. او با صورت‌های دیگر قوای ادراکی مانند صورت‌های شنیداری و بساواپی نیز باید چنین کند.

نگاه عمودی کلید راه است. او از این منظر می‌تواند همه صورت‌های دیداری پراکنده را چنان سامان دهد که هر یک از آن صورت‌ها مانند قطعات پازل یک صورت کلی در جای خود قرارگیرند. او با دست‌یابی به چنین شناختی می‌تواند از سطح شناخت جزءنگرانه فراتر رود و کل‌نگرانه همه سازه‌های شهر را با یک نگاه مهمان مردمک چشم خود کند.

اما شناخت دیداری‌ای که با نگاه عمودی به دست می‌آید، تنها یک جنبه از شهر را نمایان می‌کند و جنبه‌های دیگر شهر همچنان در پرده ابهام باقی می‌مانند؛ لذا او باید داده‌های سایر قوای ادراکی خویش را نیز سامان دهد تا بتواند به سایر جنبه‌های شهر نیز نگاهی کل‌نگرانه داشته باشد. برای مثال، تک‌تک صداها را چنان سامان‌دهی کند که همه آنها اجزای یک آهنگ شوند.

اکنون اگرچه محصولات هر یک از قوای ادراکی قطعات پازلی‌اند که در پایان شناخت جزءنگرانه جای خود را یافته‌اند و در نتیجه هر یک از صورت‌های دیداری قطعات یک صورت دیداری شده‌اند، هر یک از صورت‌های شنیداری قطعات یک صورت شنیداری شده‌اند و مانند آن؛ اما این شناخت کل‌نگرانه تنها در سطح عمودی است. زیرا وقتی هر یک از این گونه‌های شناخت را نسبت به شهر به مثابه کل بسنجیم باز می‌توان گفت مسافر هنوز به شناخت کل‌نگرانه تمام عیار دست نیافته‌است.

سوم. شناخت‌های کل‌نگرانه عمودی همچون مواد خامی‌اند که مسافر باید از سطح افقی آنها را بازبینی کند و با کشف نسبت‌های بین آنها به شناخت کل‌نگرانه جامع و تام و تمام برسد. او در سطح افقی باید مانند یک ریسندۀ ماهر نخ‌های دیداری، شنیداری، بساوایی و مانند آن را به هم ببافد و اثری زیبا خلق کند. مسافر ما در این مرحله تا جایی که امکان دارد اوج می‌گیرد تا چیزی از شهر از او مخفی نماند و همه شهر سراپا عیان در نظر او باشد. از این منظر هر یک از صورت‌های بزرگ دیداری، شنیداری و بساوایی بسان قطعات یک پازل بزرگ جای خود را یافته‌اند و شناخت کل‌نگرانه را شکل داده‌اند.

دین‌پژوه نیز در مطالعه دین همانند مسافر تازه‌وارد مطالعه خود را با شناخت جزءنگرانه آغاز می‌کند، با پایان شناخت جزءنگرانه در سطح عمودی همه آنها را در نگاهی کل‌نگرانه سامان می‌دهد و سرانجام در سطح افقی همه شناخت‌های عمودی - که فرآورده رویکردهای مختلف مطالعه دین هستند - را در دین‌شناسی کل‌نگرانه تمام‌عیار سامان‌دهی می‌کند. چنان‌که پیداست هر سه مرحله شناخت - که آنها را شناخت جزءنگرانه، کل‌نگرانه عمودی و کل‌نگرانه افقی می‌نامم - در مطالعه دین نیز حاضرند و دین‌پژوه کسی است که در شناخت یک دین این سه مرحله را طی می‌کند:

نخست. شناخت دین تدریجی و جزءنگرانه است؛ دین نیز مانند شهر ساده و بسیط نیست. کافی است دین‌پژوه سری به یکی از ادیان بزند تا ببیند در آغاز که وارد دین می‌شود نمی‌تواند دین را به مثابه کل ببیند. اینکه او چگونه با دین آشنا می‌شود بسته به این است که از کدام یک از دروازه‌ها پا به درون دین گذارد. برای مثال، کسی که وارد آیین بودا می‌شود ممکن است اول بار با گشودن متن مقدس بودایی وارد دین شود که بی‌شک به گزاره‌های متنوعی برمی‌خورد: برخی از جهان‌پیرامون خبر می‌دهند، برخی امر و نهی‌اند، برخی دیگر از روان انسان سخن می‌گویند، برخی دیگر احوال معنوی بنیان‌گذار آن دین را بیان می‌کنند و... او علاوه بر متن مقدس، اگر وارد یک جامعه بودایی شود رهروانی را در حال مراقبه در معابد خواهد دید و در اطراف معابد مردمانی را خواهد دید که به کمک راهبان اعمال و مراسم دینی انجام می‌دهند. او حتی می‌تواند نوع دینداری را بر سر سفره غذای آنها نیز ببیند.

چگونه می‌توان از این شناخت جزءنگرانه و میکروسکوپی گذر کرد و به شناخت کل‌نگرانه و مایکروسکوپی رسید؟ درست است که دین دارای اجزا و مؤلفه‌های مختلف است آیا نمی‌توان آنها را دسته‌بندی کرد؟ کسانی که با دین سر و کار دارند، خواه عالمان دین و خواه دین‌پژوهان، کوشیده‌اند اجزا و ابعاد دین را دسته‌بندی کنند. به طور سنتی عالمان بودایی همه آیین بودا را در سه مقوله بودا، سنگه، و درمه جای می‌دهند یا در دسته‌بندی سنتی دیگری، دین به اعتقادات، اخلاقیات، و احکام تقسیم شده است. دین‌پژوهان نیز بیکار ننشسته‌اند. آنها نیز تلاش کرده‌اند ابعاد مختلف دین را

بازشناسی کنند. رایج‌ترین و مشهورترین این دسته‌بندی‌ها دسته‌بندی نینیان اسمارت است. او از ابعاد هفت‌گانه دین سخن گفته است.

با نظر به ابعاد گوناگون دین می‌توان گفت همان‌طور که تا اندام حسی مختلفی در کار نباشد همه اجزای شهر بازشناخته نمی‌شود، همین‌طور تا رویکردها و شاخه‌های مختلف دین‌پژوهی وجود نداشته باشند نیز ابعاد مختلف دین را نمی‌توان شناخت. دین‌پژوه برای شناخت پدیده‌های دینی و جای دادن آنها در ابعاد مختلفی که شناسایی کرده است باید شاخه‌های مختلف مطالعه دین را بازشناسد و بداند که هر یک از آنها به چه کار می‌آیند. برای مثال، دین‌پژوه می‌داند که فلسفه دین به ما مدد می‌رساند تا بُعد اعتقادی دین را بشناسیم، جامعه‌شناسی دین شناخت بُعد نهاد اجتماعی دین را ممکن می‌کند و در پرتو روان‌شناسی دین می‌توان تجربه دینی فرد را بازشناخت و مانند آن. لذا او باید بکوشد تا با توسل به هر یک از این رویکردها پدیده‌های مختلف و گوناگونی را که یافته است در جای خود بنشانند. در واقع، دین همانند یک کیک بزرگ است که هر یک از شاخه‌های دین‌پژوهی سهمی از آن دارند. هر شاخه‌ای تنها بر بُعدی از ابعاد دین نور می‌تاباند. از فلسفه دین نمی‌توان انتظار داشت که بُعد اجتماعی دین را برشناسد. این ویژگی در واقع به این معنا است که یک رویکرد به تنهایی نمی‌تواند دین را تمام قد بشناسد و بنمایاند.

دوم. او در مطالعه هر یک از ابعاد دین محکوم مطالعه تدریجی و جزءنگرانه است. اما پس از به پایان رساندن مطالعه جزءنگرانه هر یک از ابعاد دین می‌تواند با ایستادن در سطح عمودی داده‌هایی را که در ارتباط با هر یک از ابعاد دین یافته است سامان دهد و نسبت به آن بُعد به نگاهی کل‌نگر دست یابد. برای مثال، او باید بتواند تک‌تک آموزه‌های مربوط به بُعد اعتقادی دین را با تکیه بر رویکرد فلسفه دین یا الاهیات چنان سامان دهد که آنها همانند قطعات یک پازل جایگاه خود را در بُعد اعتقادی بیابند. این چنین فرایندی درباره همه ابعاد دین باید انجام گیرد.

سوم. تا اینجا دین‌پژوه توانسته با مطالعه در سطح عمودی از شناخت جزءنگرانه گذر کند و شناخت خود را درباره هر یک از ابعاد دین به سرانجام رساند. اگرچه شناختی که دین‌پژوه از یک بُعد دین در سطح عمودی پیدا کرده است شناختی

کل‌نگرانه است، اما آن شناخت نسبت به شناخت دین به مثابه کل که دربردانده همه ابعاد دین است شناختی ناتمام است. از این رو است که یک دین‌پژوه برای رسیدن به شناخت کل‌گرایانه دین باید از هر یک از ابعاد دین فراتر رود و از منظری دیگر همه شناخت‌های عمودی را از نو بررسی کند. او از این زاویه گونه‌های مختلف شناخت را که ناظر به ابعاد مختلف دین هستند، چنان در کنار هم جای می‌دهد که سازنده اجزای یک تصویر می‌شوند؛ تصویری که دین را به مثابه کل می‌نمایاند. دین‌پژوه در این وضعیت نه تنها خود را از دل خروارها داده بیرون کشیده است بلکه توانسته از حصار هر یک از رویکردها که تنها به یک بُعد دین توجه دارند فراتر رود و پرنده وار از افق به دین بنگرد.

دین‌پژوه چگونه می‌تواند در سطح افقی به چنین شناخت کل‌نگرانه‌ای دست یابد؟ شناخت از سطح افق نتیجه خود به خودی شاخه‌های دین‌پژوهی نیست. به نظر می‌رسد این معجزه از مطالعات بین رشته‌ای ساخته است. مطالعات بین رشته‌ای قادرند تکه‌های بی‌جان شاخه‌های مطالعات دین را که جدا از هم افتاده‌اند با هم ترکیب کرده، به پرواز آورند.

اینک در پرتو این نیم‌نگاه، اصطلاح مطالعه دین را بار دیگر بازخوانی می‌کنیم. دین، طبق نظر رایج و مشهوری که اشاره شد، قلمرویی گسترده است که شامل ابعاد متنوعی چون عقاید، نهاد و مانند آن می‌شود؛ دین چیزی جز این اجزا نیست و مراد از رشته مطالعه دین، مطالعه شاخه‌های هفت‌گانه دین‌پژوهی است که از فلسفه دین آغاز می‌شود و به دین‌شناسی مقایسه‌ای ختم می‌گردد و این مطالعات بین رشته‌ای است که با ایستادن بر روی دوش آن شاخه‌ها، دین به مثابه کل را در زیر نگاه خود می‌گیرند.

۴

تا اینجا توانستیم جغرافیای پهناور مطالعه دین را تاحدی ترسیم کنیم، اما همچنان جا دارد درباره هر دو بخش این اصطلاح ترکیبی بیشتر تأمل کنیم. بگذارید دوباره نگاهی به شاخه‌های مطالعه دین بیندازم. هر یک از شاخه‌های دین‌پژوهی دارای نمایندگان مختلفی‌اند و هر یک از این نمایندگان طلایه‌دار مکتب و سنت فکری خاصی در آن

شاخه‌اند؛ از این منظر، هر رویکرد و شاخه‌ای به تعداد مکتب‌های موجود در آن متکثر می‌شود. اگرچه، طبق یک نظر، مطالعه دین هفت شاخه را در خود جای داده‌است، اما هر شاخه خود به تعداد مکاتب مطرح در آن دامنه‌ای گسترده می‌یابد که این ویژگی نشانه گسترده‌گی و فراخی این حوزه مطالعاتی است. خالی از فایده نیست اگر به نمونه‌ای اشاره کنم: بسیاری از دین‌پژوهان را بر اساس نوع مطالعاتشان می‌توان در شاخه فلسفه دین جای داد؛ اما بر اساس پیروی آنها از مکتب‌ها و سنت‌های مختلف فکری رایج در فلسفه دین می‌توان آنها را به دسته‌های مختلفی تقسیم کرد که تقسیم فلسفه دین بر اساس سنت ایمان‌گرایانه، سنت بینه‌جویی، سنت معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، و سنت عمل‌گرایانه از آن جمله است. با همین نگاه گذرا باید دیدگاهی را که مطالعه دین را در تاریخ ادیان خلاصه می‌کند یا مطالعه دین را چیزی جز مطالعه پدیدارشناسانه نمی‌داند دیدگاهی ساده‌انگارانه دانست. چنان‌که پیداست نه مطالعه دین را می‌توان به یکی از شاخه‌ها محدود کرد و نه یک شاخه را می‌توان مساوی با یک مکتب یا سنت فکری دانست.

۵

خود دین نیز بسیار گسترده‌تر از آن است که تا اینجا به تصویر کشیده شد. تا اینجا فرض بر این بود که یک دین ابعاد مختلفی دارد و مطالعه کل‌نگرانه به دین وقتی حاصل می‌شود که دین به مثابه کل مورد مطالعه قرارگیرد. اما مطالعه کل‌نگرانه معنای دیگر هم می‌تواند داشته باشد که معنای نخست از مطالعه کل‌نگرانه (که مطالعه یک دین به مثابه کل است) نسبت به معنای دوم در حکم مطالعه‌ای جزءنگرانه خواهد بود. در تصویر این نکته می‌توان از این مقدمه روشن و آشکار استفاده کرد که ادیان گوناگونی وجود دارند و این ادیان علی‌رغم تنوع از منظرهای مختلف چه بسا نسبت و پیوندی با یکدیگر داشته باشند. این فرضی دور از ذهن نیست. بسیاری از دین‌پژوهان به خانواده ادیان اعتقاد دارند و برای مثال یهودیت، مسیحیت و اسلام را خانواده ادیان ابراهیمی یا سامی و آیین هندو، آیین بودا و جینه را خانواده ادیان آریایی می‌نامند. از این بالاتر پیروان حکمت خالده معتقدند همه ادیان بزرگ افراد یک خانواده‌اند. از این

زاویه، نگاه کل‌نگرانه همه ادیان را اضلاع یک خانواده به نام دین می‌بیند؛ بر این اساس مادام که دین‌پژوه یک دین را، حتی به‌مثابه کل، مطالعه می‌کند هنوز نگاهی جزءنگرانه دارد. آنگاه می‌توان نگاه کل‌نگرانه داشت که در نگاه به دین به‌مثابه کل، همه ادیان بزرگ جای گرفته باشند. با توجه به این برداشت، اینک تنها ابعاد یک دین نیست که تکه‌های پازل دین‌اند، بلکه هر یک از ادیان موجود نیز به نوبه خود تکه‌ای از یک پازل بزرگ‌ترند که با در کنار هم قرار دادن این تکه‌ها می‌توان به شناختی کل‌گرایانه از دین دست یافت. اگر کسی این نگاه کل‌نگرانه به ادیان را قبول داشته باشد آنگاه می‌تواند ادعا کند که قلمرو مطالعه دین به لحاظ موضوع نیز چندان فراخ و پهناور است که به‌راحتی شکار کس نشود.

۶

وقتی که بر ابعاد هفت‌گانه دین، شاخه‌های هفت‌گانه مطالعه دین و مکتب‌های متعدد در درون هر یک از شاخه‌ها، پارادایم‌های فکری عصر حاضر را نیز اضافه کنیم گستردگی و ژرفایی رشته مطالعه دین را بیشتر می‌توان احساس کرد.

دست‌کم سه پارادایم مهم فکری را می‌توان نام برد که دین‌پژوهی یا شاخه‌های دین‌پژوهی به نوعی در سیطره آنها قرار دارند. در دنیای جدید، دین‌پژوهی در زیر چتر یکی از سه پارادایم پدیدارشناسی، ساخت‌گرایی و هرمنوتیکی پناه گرفته و از آنها تأثیر می‌پذیرد. برای مثال، شاخه تاریخ ادیان در دل پارادایم ساخت‌گرایی اساساً متمایز از تاریخ ادیان در سیطره پدیدارشناسی است. از این منظر، دین‌پژوهی به زمینی می‌ماند که از لایه‌ها و چین‌های مختلف آن می‌توان دوره‌های مختلف فکری را که بر او رفته است بازشناخت. آیا اکنون نمی‌توان گفت که قلمرو مطالعه دین نه تنها بسیار گسترده و پهناور است بلکه لایه‌ها و چین‌های ضخیم و نازک فراوانی نیز در آن وجود دارد.

۷

اینک با نظر به این تصویر ابتدایی از جغرافیای دین، شاخه‌ها و مکتب‌های مختلف در هر شاخه مطالعه دین و نیز پارادایم‌های فکری حاکم بر این مطالعات می‌توان ادعا کرد

که، از یک طرف، دین‌پژوه کسی است که تلقی و نگرشی دربارهٔ ابعاد دین دارد، تابع برداشتی از مطالعهٔ دین، شاخه‌های آن و مکتب‌های موجود در آن است و از سیطرهٔ پارادایم‌های فکری بر مطالعهٔ دین نیز آگاه است و از طرف دیگر، فصلنامهٔ هفت‌آسمان نیز عرصه‌گاه محصولات و فرآورده‌های دین‌پژوهی است. از این رو، می‌شاید بار دیگر بازپرسیم هفت‌آسمان در کدام یک از قلمروهای مطالعهٔ دین پا گذاشته است، در کجایی این زمین فراخ و پهناور دین در کندوکاو است و تا کجا باید پیش رود؟ آیا بدون بازخوانی دین و رشتهٔ مطالعهٔ دین می‌توان به این پرسش‌ها پاسخ داد؟

سردبیر

گفت و گو

